نوشتن شکلی از زندگی‌ست

الف ۷۳۴

الف نشریه داخلی انجمن شاعران ونویسندگان گراش است.
الف پنجشنبه هر هفته در gerishna.com منتشر می‌شود.
الف شماره۷۳۴ همزمان با جلسه ۸۳۴ انجمن منتشر شد.
این شماره الف ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۴ در گراش منتشر شده است.
آثار خود را به ایمیل gerash@gmail.com برای الف بفرستید.
محمد خواجه‌پور، رضا شیروان، ابوالحسن محمودی، حسن تقی‌زاده و حوریه رحمانیان
اعضای بیست و نهمین دوره گروه دبیران انجمن شاعران و نویسندگان گراش هستند.
الف نشریه‌ای مستقل است و آثار منتشر شده تنها دیدگاه نویسندگان است

حالا که قلقل هیچ آلتی درحنجره ام نیست/و تنها یکی تحریرگم شده/در زیر کام این سقف مسواک نزده،له لهجه می زند، /حالا هوس صبحانه کرده ای؟!/خوش بحال هوس. / وقت خوب از آن تلخی ست در قند انگور/که اشتها کردن نان مسری می‌کند، چیزی اما از سفره‌ی تو سپری نمی‌شود/ پلک می‌زنی و ناگهان لقمه/حتی لخت و می‌شوی یک جفت کفش زنانه/ بخودی ناخود شبیه هرچه قالب پنیر است. /من دست دربست نشست/از احتیاط زیاد تا اعتماد میزبان/ و چشم به چشمه‌ی فرش دانه اناری عطف احتمالاً به دامان دوخته/تا که شاید لباس خوابش بیداری کند/ پس حجابت کن لطفاً،که باد هم استراحتی/ حالا که از عریان این ساعت گذشت/ در ضلع هر شمار و در گوش هر نحوی، باید از بابت بیان از متن یک مشتری عذرخواهی/ و عذر می‌خواهم/صبحانه ،تمام شد)

فرشید طلوعی

زمستان ۸۷ - کرمان

گریه‌ای باید کرد...

رعد از ناله‌ی شب می‌نالد
جنس ابریشمی نبض بهار
از جهنم شده است.
باز در عمق دلم غم بارید
درد را در دل و جانم بنشاند.
غم قلبم به کنار
ذهن من مشغول است.
گریه‌ای باید کرد...
شده گاهی به تمنای دلت بنشینی،
که بخواهی لحظه‌ای آرامش؟
که بدانی غم قلبت زِ کجاست؟
که بدانی ذهن تو از چه شده نابینا؟
شده گاهی از دَم،
گیج و حیران بشوی؟
لحظه‌ی پر دردیست
که بر این لب‌هایت
خنده‌ای بنشیند.
ای دریغا! که در این خنده‌ی من
سردیِ پاییز است.
گریه‌ای باید کرد...
لیکن آن نامِ پر از ننگِ «غرور»
مانعِ گریه‌ی من خواهد شد.
غم دل را به قلم
درد و دل را به دلِ پاک خدا می‌ریزم.
گریه‌ای باید کرد،
که به جز چشم خدا
دیگری نشناسد
گریه‌ی چشم تو را.
شده گاهی بِدَوی پشتِ سرِ ثانیه‌ها؟
بتوانی ورق خاطره‌ها را به عقب باز زَنی؟
بتوانی کارهایی نکنی، حرف‌هایی نزنی...
کاش می‌شد گِرِه‌ی کور به لبهای دلت می‌بستی
که دِگَرهیچ سخن از دل خود نشناسی
شده گاهی برسد خسته زِ گفتن بشوی؟
نتوانی که بدانی مبدأ غم زِ کجاست؟
که ندانی درد خود با که بگویی و دلت می‌خواهد
بروی بر سر کوهی که بلند است و عظیم
و تو فریاد زَنی
که بگویی: «تو بگو! می‌گذرد؟»
و زِ پژواکِ اَبَر کوهِ جهان،
بر در گوش دلت در گذر است
واژه‌ی «می‌گذرد»، «می‌گذرد»، «می‌گذرد...»

فاطمه شادی

Cold Nights

On cold nights, I drove around the world with your babies in the car. Mainly, because I couldn't sleep. It was winter. Christmas time.
I remember it was brisk one night. Bitter another.
Crisp one night. Sharp another.
As razor edged as the thought of you.
Safe from the beauty and ugliness of the world. The beauty of Christmas hurt too much, as did your goodbye. Bathed in the soft, warm, healing glow of the dashboard lights, I drove around the world … or maybe it was just town, with your babies in the car … or maybe they belonged only to me.

Lorrene Desbien

100wordstory.org

شب‌های سرد

در شب‌های سرد، من با بچه‌های تو در ماشین دور دنیا را می‌گشتم. در اصل به خاطر اینکه خوابم نمی‌برد. زمستان بود. ایام کریسمس. یادم می‌آید یک شب خنک و روح‌بخش بود. شبی دیگر تلخ. یک شب خشک. شبی دیگر زننده و تیز. به همان تیزی فکر کردن به تو. مصون از زیبایی و زشتی جهان. زیبایی کریسمس بسیار دردناک بود، مثل خداحافظی تو. غرق در درخشش نرم، گرم و شفابخش نورهای داشبورد، من جهان را سیر می‌کردم... شاید هم تنها شهر بود، با بچه‌های تو در ماشین... شاید هم بچه‌ها فقط مال من بودند.

لورن دسبین/ ترجمه: راحله بهادر

لورن دسبین دو کتاب منتشر شده دارد: «گم کردن سارا: سفر یک مادر به آرامش» و «اشباح و سایه ها».

۴